

نگاهی دوباره بر عقود معین قسمت اول - عقد صلح

دکتر سیامک ره پیک *

چکیده:

عقود معین در مقابل عقود نامعین به قراردادهایی اطلاق می شود که نام واحکام مشخصی در قوانین دارند و از این جهت قالب های از پیش طراحی شده برای روابط حقوقی اشخاص تلقی می گردند. برای معین شدن یک عقد لازم است حداقل تمایزهایی بین آن عقد و سایر عقود تصور شود والا فوایدی که بر این تقسیم بندی مترتب میگردد بوجود نخواهد آمد.

بنظر می رسد برخی از عقود که در نظرات مشهور و به طور سنتی در عقود جای گرفته اند در حد کافی شرایط یک عقد معین را دارا نباشند و برعکس برخی دیگر از اعمال حقوقی که در این دسته جای ندارند در آن قرار می گیرند.

عقد صلح یکی از عقود معین است که احکام و مواد متعددی را در قانون مدنی به خود اختصاص داده است. بررسی این عقد و مواد مربوط به آن نشان می دهد که این عقد بیش از آنکه ویژگی های یک عقد معین را داشته باشد یک قالب عمومی برای توافق می باشد که تابع قواعد کلی قراردادهاست.

واژگان کلیدی:

عقد معین، احکام صلح، رفع تنازع، تسالم، تسامح

مقدمه

یکی از مباحث حقوق قراردادهای تقسیمات عقود است. در این بحث عقود به اقسام مختلفی تقسیم می‌گردند. قراردادن عقود در طبقه بندی های گوناگون فوایدی دارد که از جمله آنها کشف یا تعیین قواعد کلی هر دسته و طبقه و راهنمایی بیشتر کسانی است که از قراردادهای مختلف استفاده می‌کنند. یکی از این تقسیم بندی ها تقسیم عقد به معین (یا نام) و نامعین (بی نام) است.

عقود معین که نسبت به عقود نامعین از قدمت بیشتری برخوردار اند قالب هایی هستند که اگرچه ابتدا در عرف شکل گرفتند اما سپس در قوانین به صورت دقیق تر تعریف و توصیف شده اند. در توضیح کلی عقود معین گفته می‌شود این عقود در قوانین نام و احکام معین و تعریف شده دارند اما عقود نامعین چنین نیستند و دارای احکام عمومی (قواعد عمومی قراردادهای) هستند.

بنظر می‌رسد چنانچه بخواهیم این تعریف را کمی دقیق تر نماییم باید هر عقد معین را دارای مقتضا و آثاری متمایز (به طور نسبی) از سایر عقود بدانیم زیرا در غیر این صورت صرف داشتن نام یا برخی از احکام قانونی بدون آنکه این احکام در حد کافی آن عقد را از سایر عقود جدا کند برای این تقسیم فایدهای در بر نخواهد داشت. در هر حال تعیین عقود معین به اشخاص کمک می‌کند که مقاصد خود را در قالب متناسب تنظیم نمایند و چنانچه یک عقد در حد کافی تحدید نشده باشد نمی‌توان آن را برای چنین منظوری مورد استفاده قرارداد.

عقد صلح در بسیاری از نظرات فقهی و در قانون و حقوق مدنی ایران به عنوان یکی از مصادیق عقود معین شناخته شده است. اما تعریف گسترده و احکام سیال و شناور این عقد می‌تواند تردید هایی را در مورد معین بودن آن ایجاد نماید. اگرچه صلح در قانون مدنی عنوان و احکام معینی (مواد ۷۵۲ تا ۷۷۰) دارد اما تحلیل احکام صلح حکایت از آن دارد که این عقد در واقع یک قالب عمومی (قاعده عمومی) قراردادی است و مقتضای خاصی در مقابل سایر عقود ندارد.

۱) نقد و بررسی تعریف عقد صلح

صلح در لغت به معنای سازش و آشتی است. در اصطلاح حقوقی نیز صلح بر تراضی و سازش در اختلافات اطلاق می‌گردد اما ممکن است مفهومی وسیع تر نیز مورد توجه قرار گیرد همچنانکه در ماده ۷۵۲ قانون مدنی صلح در مقام رفع تنازع موجود یا آینده و در ماده ۷۵۸ صلح در مقام معاملات پذیرفته شده است.

در فقه نیز برای قطع تنازع موجود یا دفع منازعه احتمالی آینده از صلح استفاده شده است.^۱ همچنین بنا بر برخی نظرات مشهور تر صلح عقدی مستقل است و فرع عقود و اعمالی مانند بیع اجاره عاریه هبه و ابراء نیست.^۲

قانون مدنی در واقع با پذیرش صلح در مقام معامله بدون آنکه احکام خاصه آن معامله بوجود آید (ماده ۷۵۸) صلح ابتدایی را در کنار صلح مبتنی بر اختلاف و نزاع در معنایی عام از صلح جای داده است.

۱ - محمد حسن نجفی جواهر الکلام ج ۲۶ دارالکتب الاسلامیه ص ۲۱۱.

۲ - شهید ثانی شرح لمعه ج ۴ دارالعلم الاسلامی بیروت ص ۱۷۵.

در قانون مدنی فرانسه (ماده ۲۰۴۴) صلح تنها در مقام رفع منازعه منعقد می شود.^۳ ماده ۵۴۹ قانون مدنی مصر نیز مفهومی مشابه دارد.^۴

بنظر می رسد تعریف موسع از صلح دلیل اصلی مخدوش شدن آن به عنوان یک عقد معین باشد. محدود کردن عقد صلح به مقام تنازع باعث می گردد مقتضا و اثر صلح از سایر عقود متمایز شود اما گسترش آن به صلح ابتدایی امکان تشخیص این عقد از عقود دیگر را دشوار و شاید ناممکن می کند. اگر قرار باشد که صلح در مقام هر معامله ای قرار گیرد در واقع می تواند مقتضیات گوناگونی داشته باشد و در هر مورد متعاقبین اثر خاصی را در آن انتخاب کنند چنین وضعی را نمی توان برای یک عقد معین تصور کرد. این حالت با یک قاعده عمومی و یک قالب کلی تناسب دارد.

بر اساس ماده ۷۵۷ قانون مدنی صلح می تواند به صورت بلاعوض واقع شود (تملیک مجانی مانند هبه)^۵ همچنانکه به شکل معوض (تملیک معوض مانند بیع) نیز منعقد می گردد (ماده ۷۵۸ قانون مدنی).

تعریف وسیع عقد صلح نه تنها عقود معاوضی و غیر معاوضی بلکه سایر انواع عقود را در بر می گیرد. حال این سؤال مطرح می شود که چنین عقدی چگونه می تواند یک عقد معین باشد؟ عقدی که اثر هر عقدی را می تواند در خود جای دهد چه اثر خاص و ویژه ای دارد که آن را از سایر عقود جدا می کند؟

ممکن است در پاسخ گفته شود مقتضا و اثر اصلی صلح، تسالم و تراضی و توافق است که در واقع یک مقتضای خاص در مقابل سایر مقتضیات عقود می باشد. اما این سخن باید تحلیل گردد. اگر مقصود آن است که می توان یک قالب عمومی به نام تراضی و تسالم بای هر چیزی تعریف کرد و آن را به عنوان عقد (نه عقد معین) شناسایی نمود این سخن صحیح است. این همان نظریه عمومی قراردادهای یا عقد نامعین و به عبارتی موضوع ماده ۱۰ قانون مدنی است. اما اگر مقصود آن است که نفس تسالم و تراضی یک مقتضای خاص در مقابل تملیک، تعهد، انحلال و... می باشد این کلام قابل پذیرش نیست زیرا تسالم و تراضی، ذات هر عقدی را تشکیل می دهد و این امر به عقد خاصی اشاره نمی کند.

برخی نیز تمایز صلح از سایر معاملات را به اختلاف قصد در آنها می دانند^۶، به طور مثال صلح در مقام بیع به قصد صلح واقع می شود نه قصد بیع. بنا بر این احکام خاصه بیع مانند خیار مجلس یا حق شفعه در آن جریان ندارد.

این سخن نیز اگر به معنای آن است که برقراری آثاری (هر نوع اثری) مورد قصد طرفین است و آنها می توانند بر چنین آثاری توافق کنند بحثی نیست. این نظر مجدداً بر نظریه عمومی قراردادهای تأکید می کند. اما اگر مقصود آن است که قصد صلح قصد خاص و ویژه ای است که در تمام انواع صلح به طور

³- Art.2044- A compromise settlement is a contract whereby the parties terminate a dispute having arisen or prevent a dispute from arising. (The French Civil Code, John H. Crabb, Rothman-Kluwer, 1994.)

^۴- الصلح عقد یحسم به الطرفان نزاعاً قائماً اوتوقیان به نزاعاً محتملاً وذلک بان ینزل کل منهما علی وجه التقابل عن جزء من ادعائه.

۵- محمد حسن نجفی، پیشین، ج ۲۶، ص ۲۱۲.

۶- سید حسن بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۵، مکتبه بصیرتی، قم، صص ۱۰-۱۱.

۷- محمد حسن نجفی، پیشین، ج ۲۶، ص ۲۱۲.

یکسان قابل تصور است بنظر نمی‌رسد چیزی بیش از قصد تسالم و توافق از آن بدست آید و نمی‌توان مقتضای خاصی را در این مورد در نظر گرفت.

در هر حال بنظر می‌رسد همانگونه که برخی از حقوقدانان اشاره کرده‌اند عقد صلح، قالب فقهی ماده ۱۰ قانون مدنی و عقود نامعین می‌باشد.^۸

۲- لزوم وجواز عقد صلح

ماده ۷۶۰ قانون مدنی می‌گوید:

"صلح عقد لازم است اگرچه در مقام عقود جایزه واقع شده باشد و بر هم نمی‌خورد مگر در موارد فسخ به اختیار یا اقاله."

در فقه نیز همین نظر در مورد صلح اعلام شده است.^۹ همانگونه که ملاحظه می‌شود عقد صلح می‌تواند در مقام عقود لازم و جایز واقع شود. این امر نیز دلیل دیگری بر نامعین بودن عقد صلح می‌باشد. عقود جایز در مقابل عقود لازم آثار خاصی دارند. چنانچه طرفین مقتضای یک عقد جایز را قصد کنند بدون آنکه آن عقد را قصد کرده باشند و آنند از صلح استفاده کنند، عقدی که می‌تواند آثار متفاوتی را در خود جای دهد چگونه یک عقد معین تلقی می‌شود؟

ممکن است این توهم ایجاد شود که «لازم بودن عقد صلح» نشان از تحدید این عقد و معین شدن آثار آن دارد اما این توهم صحیح نیست زیرا بدیهی است که لزوم عقد صلح از اصل لزوم استنباط می‌گردد^{۱۰} - همچنانکه عقود نامعین بطور کلی لازم تلقی می‌شوند- نه آنکه دلیل خاصی بر لزوم آن وجود داشته باشد. بنا بر این صلح از این جهت نیز شبیه قاعده عمومی قراردادهاست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۸- محمد جعفر جعفری لنگرودی، مجموعه محشی قانون مدنی، گنج دانش، ۱۳۷۹، ذیل ماده ۱۰، صص ۹-۱۰.

۹- محمد حسن نجفی، پیشین، ج ۲۶، ص ۲۱۹.

۱۰- همان.

۳- تسامح در عقد صلح

وجود علم تفصیلی در قراردادهای به عنوان یک قاعده کلی، شرط و لازم است اما برخی از عقود به دلیل طبیعت و فلسفه ایجاد آنها با علم اجمالی نیز منعقد می‌شوند (ماده ۲۱۶ ق.م).

در عقود دسته اول غرر راه پیدا می‌کند و قرارداد به دلیل وجود جهل در معرض بطلان قرار می‌گیرد اما در دسته دوم یعنی عقود مسامحی، غرر جریان ندارد. برخی معتقدند صلح با علم و جهل (علم اجمالی) منعقد می‌شود و ادله غرر شامل صلح نمی‌شود. فقها در این مورد به روایاتی نیز استناد کرده‌اند.^{۱۱} البته اگر صلح تنها در مقام رفع تنازع باشد این سخن صحیح است زیرا صلح مبتنی بر اختلاف طبعاً عقدی مسامحی است. به همین دلیل در چنین صلحی خیار غبن وجود ندارد. ماده ۷۶۱ قانون مدنی در این خصوص می‌گوید؛

«صلحی که در مورد تنازع با مبنی بر تسامح باشد قاطع بین طرفین است و هیچیک نمی‌تواند آن را فسخ کند اگرچه به ادعای غبن باشد مگر در صورت تخلف شرط یا اشتراط خیار».

اما چنانچه صلح در مقام معاملات غیر مسامحی باشد (مانند بیع) نمی‌توان علم اجمالی را کافی دانست زیرا مقتضای مورد نظر طرفین مستلزم دقت می‌باشد.^{۱۲} لذا در چنین موردی هم غرر راه دارد و هم می‌توان به خیار غبن استناد کرد. از مفهوم ماد ۷۶۱ نیز می‌توان چنین استنباطی داشت.

معنای وسیع صلح در قانون، باعث شده است که عقد صلح آثار گوناگون عقود مسامحی و مغایبی، وجود یا عدم غرر، امکان استناد به غبن یا عدم امکان آن را داشته باشد. بدیهی است چنین شرایطی را نمی‌توان برای یک عقد معین در نظر گرفت بلکه این گستره تنها با قواعد عمومی قراردادهای سازگار می‌باشد.

۴- اشتباه در عقد صلح

ترکیب مبنایی و قواعد فقهی با حقوق خارجی در برخی از موارد اشکالات و ابهاماتی را در قانون مدنی ایجاد کرده است.

همانگونه که بیان شد، قانون مدنی به تبع از نظرات فقهی صلح را در مقام رفع تنازع و معاملات پذیرفته است اما در حقوق فرانسه صلح تنها در مقام رفع منازعه مطرح شده است. ماده ۷۶۲ قانون مدنی که تقریباً ترجمه ای از قسمت اول ماده ۲۰۵۳ قانون مدنی فرانسه^{۱۳} است، اشتباه در طرف مصالحه یا مورد صلح را موجب بطلان صلح می‌داند.

اطلاق ماده تنها در مورد صلح مبتنی بر تنازع صحیح است زیرا در چنین صلحی، اشتباه در طرف معامله، اساسی تلقی می‌گردد و می‌تواند قرارداد را باطل کند. در خصوص مورد معامله نیز بنا به مورد

۱۱- ر.ک شیخ محمدحسن نجفی، پیشین ج ۲۶، صص ۲۱۵-۲۱۸؛ سید حسن بجنوردی، پیشین ج ۵، ص ۲۵.

۱۲ - محمدجعفر جعفری لنگرودی، حقوق مدنی، رهن و صلح، گنج دانش، ۱۳۷۰، صص ۱۵۱-۱۵۲.

13- Nevertheless a compromise settlement may be rescinded when there is error as to the person or the subject of the dispute.

طبق قواعد عمومی عمل می‌شود.^{۱۴} اما در مورد صلح در مقام معاملات باید باید قایل به تفصیل شد چنانچه در معامله‌ای مورد معامله یا شخص طرف معامله اساسی باشند اشتباه در اوصاف اساسی موجب بطلان است در غیر اینصورت حکم مسأله متفاوت خواهد بود. لذا ماده ۷۶۲ از این نظر دقیق نیست و با تعریف گسترده صلح همخوانی ندارد.

نتیجه

باتوجه به مطالب گذشته روشن می‌گردد که عقد صلح از چنان وسعتی بر خوردار است که نمی‌توان آن را در قالب یک عقد معین تعریف نمود. زیرا با توجه به نظر قانون مدنی، صلح نه تنها در مقام رفع تنازع بلکه در مقام کلیه معاملات واقع می‌گردد.^{۱۵} در چنین حالتی، صلح می‌تواند آثار هر یک از عقود معاوضی، غیر معاوضی، جایز، لازم و حتی ایقاعات مانند ابراء^{۱۶} را داشته باشد.

توصیف صحیح عقد صلح نشان می‌دهد که این عقد یک قالب عمومی برای انعقاد قرارداد است که در واقع همان چارچوب عقد نامعین می‌باشد. شاید بتوان تعبیر «تسالم یا تراضی» در کلام فقهاء را به معنی قالب کلی توافق (در هر امر مشروعی) تلقی و از این جهت این تعبیر را به نظریه عمومی قراردادها نزدیک نمود.

قانون مدنی در بیان صلح در مقام معاملات به این نکته اشاره می‌کند که چنین صلحی شرایط و احکام خاصه آن معامله را ندارد اما توضیح نمی‌دهد چه احکام و شرایطی برای صلح مذکور وجود دارد. از مجموعه مواد و مبانی تحلیلی بحث می‌توان نتیجه گرفت که احکام عمومی قراردادها تنها مرجع حل و فصل مسایل صلح می‌باشد. اشاره به برخی احکام عمومی مانند لزوم، اشتباه، اکراه، تدلیس و... در مواد مختلف باب صلح تأییدی بر این امر است. در فقه نیز جریان برخی از احکام مطلق مانند حرمت ربا در صلح مورد پذیرش قرار گرفته است.^{۱۷}

بنابراین بنظر می‌رسد قراردادن صلح در دسته عقود معین صحیح و منطقی نیست و باید آن را بعنوان یک قرارداد عمومی (نامعین) در کنار ماده ۱۰ قانون مدنی مورد بررسی و توجه قرار داد.

۱۴- ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، مشارکتها-صلح، گنج دانش، تهران، ۱۳۶۸، صص ۳۳۱-۳۳۲.

۱۵- اگرچه برخی عقود معین مانند ضمان و کفالت را از شمول صلح خارج کرده اند ولی بنظر می‌رسد این امر ربطی به قالب صلح ندارد بلکه به دلیل دخالت آن در حقوق اشخاص ثالث می‌باشد.

۱۶- محمدجعفر جعفری لنگرودی، حقوق مدنی، رهن و صلح، ص ۲۲۲.

۱۷- شهید ثانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۰.